

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۳/۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۳/۱۸

(۹۵-۱۱۲)

پیشنهادی برای سه جاینام «خلخال»، «هرو» و «ازناو»

جهاندوست سبزلعلیپور*

چکیده

شناخت و بررسی جاینامها می تواند از نظر تاریخی، زبانی، فرهنگی کمک بزرگی به بررسی های زبانی باشد. در این مقاله سه جاینام از شهر «خلخال» (شهری کهن در استان اردبیل ایران)، به روش تطبیقی بررسی خواهد شد. این سه جاینام عبارت اند از: «خلخال» (نام شهر)، «هرو» (یا «هروآباد» نام محلی خلخال) و نیز «ازناو» (تفرجگاه معروف ورودی خلخال). در منابع متعدد، معنای کلی «خلخال» را پای برنجن یا حلقه ای می دانند که از جنس طلا، نقره و امثال آن است که به پای آویزند، ولی نام شهر خلخال به این زیور زنانه ربطی ندارد. برای نوشتن این مقاله از پیکره نام آبادی های ایران که در درگاه ملی آمار ایران ثبت شده، استفاده شده است. نتیجه پژوهش نشان می دهد نام خلخال از دو بخش خال (خوار) و خال تشکیل شده و جمعاً به معنای سرزمین هموار است، «هرو» به معنای آبی است که فواره می کند و ازناو/ ازنو با (v)azan-ow «آب جهنده» ارتباط دارد.

کلیدواژه ها: توپونیمی، جاینام، خلخال، هرو، هروآباد، ازناو، زبان تاتی

* گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده جامعه و رسانه، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

sabzalipor@gmail.com

مقدمه

بخش بسیار بزرگی از جاینام‌های کلان هر منطقه بسیار قدیمی و کهن هستند و سیر تطور آن‌ها چنان پیچیده است که امکان ریشه‌یابی و گره‌گشایی آن‌ها وجود ندارد. در مقابل این دسته، جاینام‌هایی نیز هستند که ریشه‌یابی آن‌ها چندان مشکل نیست. بشر با نام‌گذاری هر بخشی از طبیعت کار اشاره به آن را برای خود راحت کرده است. ارجاع به مکانی که اسم دارد، بسیار راحت‌تر از ارجاع به مکانی است که اسم ندارد. جاینام‌ها با تغییر زبان یک جامعه ممکن است در مواردی دستخوش تغییر شوند (سبزعلی‌پور، ۱۴۰۲: ۹).

زبان و فرهنگ حاکم بر هر منطقه در ساخت جاینام‌های آن نقش اساسی دارند. کمتر پیش می‌آید، منطقه‌ای الگوی ساخت جاینام‌های خود را از زبانی بیگانه یا فرهنگی بسیار دور قرض بگیرد. به همین سبب، شناخت زبان و فرهنگ رایج در یک منطقه چه در زمان حال و چه در زمان گذشته (به‌ویژه زمان احتمالی ساخت جاینام) بسیار مؤثر است.

زبان غالب مردم شهرستان خلخال ترکی آذری است. در کنار این زبان، زبان تاتی نیز در دو بخش خورش‌رستم و شاه‌رود رایج است. زبان تاتی زبانی است که از دیرباز در این منطقه رایج بوده و بعدها همگام با سایر نقاط آذربایجان، زنجان و نواحی دیگر، زبان ترکی آذری، به‌تدریج، در این مناطق رایج شده است. زبان کردی کرمانجی نیز در چند روستا از روستاهای خلخال، (احتمالاً در دوره اخیر) رایج شده است.

در منابعی به جاینام‌های خلخال اشاره شده است. عبدی و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی نسبت میان هویت زبانی و جاینام‌ها، نمونه موردی: کوه‌های خلخال» به این نتیجه رسیده‌اند که «علی‌رغم دگرگشت عمده زبان آذری (تاتی) به ترکی، نام کوه‌ها تغییر کلی پیدا نکرده و بیشتر به‌صورت کهن خود باقی مانده‌اند و جاینام‌ها از نظر زبان‌شناختی

و معنایی اغلب واژگانی غیرترکی هستند و حتی برخی هم اگر تغییر کرده‌اند، اغلب دارای نام کهن آذری در کنار نام ترکی هستند» (عبدی و همکاران، ۱۳۹۶: ۹۴). سبزعلیپور (۱۳۹۶) در مقاله «تأملی بر جاینام‌شناسی منطقه تات‌زبان شاهرود خلخال» به این نتیجه رسیده است که «جاینام‌های اصلی منطقه (آب‌جاینام‌ها، شیب‌جاینام‌ها، کده‌جاینام‌ها) اغلب به زبان تاتی هستند» (سبزعلیپور، ۱۳۹۶: ۱۸۲).

نام «خلخال» در متون تاریخی

یکی از شهرهای تقریباً کهن ایران، شهر خلخال در استان اردبیل است. این شهر در متون گذشته بسیار آمده است. گویا بار اول در کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب»، تألیف ۳۷۲ هجری قمری، از زبان نویسنده‌ای ناشناس، اشاره‌ای به خلخال یا روستاهای آن شده است: «اگر اندر همه ناحیت گیلان کسی، کسی را دشنام دهد یا نبید خورد، یا گناه‌های دیگر کند، چهل چوب یا هشتاد بزنند و ایشان را شهرک‌هاست با منبر چون گیلاباذ، شال، دولاب، بیلمان شهر» (حدود العالم، ص ۱۵۰).

ناصرخسرو در سفرنامه خود از شاهرود خلخال نام برده و نوشته است: «دوازدهم محرم سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه [سال ۴۳۸] از قزوین برفتم به راه بیل و قبان که رستاق قزوین است و از آن جا به دیهی که خزرویل خوانند، ... چون از آن جا برفتم نشیبی قوی بود چون سه فرسنگ برفتم دیهی از حساب طارم بود، برزالخیر می‌گفتند ... و از آن جا برفتم رودی آب بود که آن را شاهرود می‌گفتند» (ناصرخسرو، ۱۳۶۱: ۶).

یاقوت حموی (۵۷۴ - ۶۲۶ ق) در معجم البلدان ذیل «خلخال» چنین آورده است: «خُلْخَالٌ: بلفظ واحد خلاخیل النسوان: مدینه و کوره فی طرف أذربيجان متاخمة لجیلان فی وسط الجبال، و أكثر قراهم و مزارعهم فی جبال شاهقه، بینها و بین قزوین سبعة أيام

و بین اردبیل یومان، و فی هذه الولاية قلاع حصينه» یعنی: «خلخال: پای‌برنجن و پابند زنان و نیز شهر و منطقه‌ای در طرف آذربایجان که نزدیک به گیلان است و در میان کوه‌ها واقع شده است. اکثر روستاها و مزارع آن‌ها در کوه‌های بلند قرار دارند. فاصله خلخال تا قزوین هفت روز و تا اردبیل دو روز است. در این منطقه قلعه‌های مستحکم وجود دارد» (معجم البلدان، ج ۲: ص ۳۸۱).

حمدالله مستوفی در کتاب نزهه‌القلوب می‌نویسد: «خلخال شهر وسط بوده و اکنون دیهی است کمابیش صد موضع، به چهار ناحیه. خاندبیل، و سجه‌رود و انجیل آباد و هشتجین از توابع اوست. در سابق شهری فیروزآباد نام که بر سر گریوه بردلیز بود، حاکم‌نشین آن دیار بوده و حکامش را آقاجریان می‌گفته‌اند و بعد از خرابی فیروزآباد، خلخال حاکم نشین شد» (نزهه‌القلوب، ۱۳۳۶: ۹۳).

حمدالله مستوفی، در تاریخ گزیده، در وقایع مربوط به تاریخ خداوند رکن‌الدین خورشاه به شالرود خلخال اشاره‌ای کرده‌است: «ابن علا‌الدین ... حسن مازندرانی را با فرزندان به قصاص پدر بکشت و لشکر بی‌جنگ قلعه شالرود و خلخال فرستاد و مستخلص کرد و قتل عام رفت» (تاریخ گزیده، ۱۳۶۲: ۵۲۷).

دهخدا در جایی در وصف شهر خلخال مطلبی آورده است که خیلی محل تأمل است. ایشان در «لغت‌نامه» چنین نوشته‌اند: «خلخال زر» شهری است که امروز خلخال نامیده می‌شود. صاحب برهان و انجمن آرای ناصری و آندراج آن را قریب گیلان دانسته‌اند:

ز پرگار آن حلقه برکرد سر که خوانندش امروز خلخال زر

(لغت‌نامه، ذیل خلخال زر)

آنچه در اینجا قابل تأمل است، اصطلاح «خلخال زر» برای اشاره به شهر خلخال است. این عبارت راه‌یافته به لغت‌نامه دهخدا که ایشان به‌درستی منبعش (صاحب برهان و

انجمن آرای عباسی و آندراج) را نوشته‌اند، احتمالاً به اشتباه به آن فرهنگ‌ها راه یافته است. صفت «زر» برای شهر خلخال هیچ موضوعیتی ندارد. این صفت «زر» صفت پای‌برنجن یا همان زیوری است که زنان برای زینت به پای خود می‌بستند. در متون ادبی و تاریخی زبان فارسی «زر» اغلب صفتی برای خلخال (پای‌برنجن) است، نه صفتی برای خلخال (نام شهر). در ادامه نمونه‌هایی از شواهد تاریخی ادبیات فارسی، برای این معنا ذکر می‌شود:

چو من در پایش افتادم چو خلخال زرش گفتا که چون خلخال ما هم زرد و هم نالان و زار است این
(خاقانی: ۲۹۱)

سراسر سرخ موی و زرد خلخال هزار اشتر سیه چشم و جوان سال

(نظامی، خسرو و شیرین: ۳۸۴)

چو یاره دست بوسی رایش افتاد چو خلخال زر اندر پایش افتاد

(نظامی، خسرو و شیرین: ۶۸)

ز بخل ار طوق زر دارم، مرا غلی بود غلی و گر خلخال زر دارم، مرا خاری بود خاری

(مولوی، دیوان شمس: ۹۴۱)

همچنان که از اشعار فوق پیداست، زر صفت خلخال (به معنای پای‌برنجن) است. این اشعار ربطی به خلخال (در معنای شهر) ندارند. احتمالاً نظامی در بیت معروفی که در بالا ذکر شد (ز پرگار آن حلقه برکرد سر// که خوانندش امروز خلخال زر) کلمه «زر» را برای رعایت قافیه و یا احتمالاً به خاطر اینکه همواره زر صفت خلخال (پای‌برنجن) می‌باشد، آورده است؛ وگرنه اگر خلخال (در معنای شهر) صفتی داشت، حتماً در متون گذشته قبل

یا بعد از نظامی بدان اشاره می‌شد. در متونی که نگارنده دیده است، شهر خلخال هیچ‌جا به صورت «خلخال زر» نیامده است. قبل از نظامی (متوفی: ۶۱۲ هـ ق) نویسنده حدودالعالم که از این شهر تاریخی خبر داشته، اشاره‌ای به چنین نامی نکرده است، بعد از او هم حمدالله مستوفی چندین بار از خلخال نام برده ولی در هیچ‌کدام نامی از خلخال زر نیست. مثلاً: «طولش (طول بلاد آذربایجان) از باکو تا خلخال، نودوپنج فرسنگ» (نزه‌القلوب، ص ۸۵). همچنان که گذشت، یاقوت حموی بغدادی متوفی ۶۲۶ هـ ق نیز در کتاب معجم‌البلدان که به زبان عربی است و از خلخال نام برده، اشاره‌ای به کلمه «زر»^۱ نکرده است.

ریشه و معنای پیشنهادی برای «خلخال»

بررسی‌های تطبیقی به فهم معنای جاینام‌ها کمک فراوانی می‌کند. به عنوان مثال، در بدو امر هر محقق وقتی نام «کبوجی» را ببیند، کمتر ممکن است، آن را به کلمه «کبود» (رنگ) ربط بدهد؛ اما با بررسی تطبیقی ده‌ها جاینام می‌توان فهمید که در ایران جاینام‌های فراوانی هستند که از رنگ کبود (زبان فارسی) و معنای آن در سایر گویش‌های ایرانی مانند: گوی (زبان ترکی آذری)، کَو (زبان تاتی) و کُو (زبان / گویش لکی) درست شده‌اند (برای نمونه نگاه کنید، سبزعلی‌پور، ۱۴۰۲). در این پژوهش نیز با روش جاینام‌شناسی تطبیقی تلاش شده تا به معنی این جاینام‌ها پی ببریم. در ابتدا جاهایی از کشور که دارای پسوند «خال» هستند، بررسی خواهد شد و در ادامه ریشه پیشنهادی خلخال ذکر خواهد شد.

^۱ علت اشاره و تأکید به صفت «زر» در این پژوهش آن است که این کلمه در بین تعدادی از مردم برای شهر خلخال شایع شده است. این در حالی است که صفت «زر» نه صفت خلخال (به معنای شهر)، بلکه صفت خلخال (به معنای پابند یا پای برنجن) است.

جاینام‌هایی که جزء دوم آن‌ها دارای تکواژ «خال» است:

شادخال نام روستایی در دهستان ملاسرای، بخش مرکزی، شهرستان

شف، استان گیلان

مرخال نام یک آبادی در دهستان ملاسرای، بخش مرکزی، شهرستان

شف، استان گیلان

هزارخال نام روستایی در توابع کجور، بخش کجور، شهرستان نوشهر،

استان مازندران

هلی خال نام روستایی در دهستان درازکنار، بخش بابل‌کنار، شهرستان بابل،

استان مازندران

گل خال نام یک آبادی در دهستان سجارود، بندپی شرقی، شهرستان بابل

خال در بحث موردنظر، در زبان‌های ایرانی چند معنا دارد: الف) شاخه درختان (لغت‌نامه دهخدا، ذیل خال)، (فرهنگ تاتی سبزعلیپور: ۹۴)؛ ب) شاخه‌ای از رود (فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی رضایتی و خادمی، ص ۳۷، فرهنگ گیلکی «گیل و دیلم» پاینده، ص ۴۰۱)؛ ج) منطقه، ناحیه، محل، بخش (مانند: گل‌خاله، یعنی محلی که در آن گل فراوان است).

خال در هر دو معنای شاخه درخت و شاخه‌ای از رود که استعاره از اندام‌های بدن جاندار است، به صورت خاله نیز تلفظ می‌شود. درست مانند فرآیند ساخت شاخ/شاخه، دان/دانه، ریش/ریشه، لب/لبه، چشم/چشمه و مانند آن. در شکل «خاله» نیز جاینام‌های بسیاری در زبان فارسی هستند. موارد زیر نمونه‌هایی از آن است:

نوخاله: نام یک آبادی در دهستان هندوخاله، صومعه‌سرای گیلان

هندوخاله: نام دهستانی در بخش تولم شهرستان صومعه‌سرای گیلان

کیش‌خاله: نام روستایی در دهستان دیناچال، بخش پره‌سر، شهرستان رضوان‌شهر

گیلان

چارخاله: نام روستایی در دهستان درازکنار، بخش بابل‌کنار، شهرستان بابل،

استان مازندران

گل‌خاله: نام یک آبادی در بخش شاندرمن، شهرستان ماسال گیلان

بنابر شواهد بالا، در بین جاینام‌های ایران، به‌ویژه آن‌هایی که در همسایگی خلخال هستند و از نظر زبانی به زبان قدیم خلخال (آذری یا تاتی) بسیار نزدیک هستند، مواردی هست که نشان می‌دهد تکواژ قاموسی «خال» در ساخت جاینام‌های زیادی نقش دارد و حتی خود واژه خلخال هم در چندین جای کشور وجود دارد. مانند موارد زیر:

خلخال: نام یک آبادی در کشکسرای مرنند، در بخش مرکزی شهرستان مرنند،

آذربایجان شرقی

خلخال: نام یک آبادی در درود فرامان، بخش مرکزی کرمانشاه

خلخال: نام یک شهری از شهرهای استان اردبیل

با ملاحظات فوق، می‌توان گفت تکواژ «خال» یک تکواژ پربسامد در بین جاینام‌های ایران است. با این حساب می‌ماند تکواژ اول «خلخال». تکواژ اول خلخال را باید با روش تطبیقی ساخت جاینام‌های ذکرشده سنجید. در شادخال، هزارخال، چارخال، نوخال، تکواژ اول یک صفت و در کیش‌خاله، هلی‌خال، تکواژ اول اسم درخت است. به نظر می‌رسد در جاینام خلخال، تکواژ اول «خوار» باشد. خوار در زبان‌های تاتی و تالشی صفت زمین است. خارَه زمین *xâr.a zamin*: زمین نرم و خوار و بدون سنگ که به‌راحتی قابل کندن است (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۱۴)، در زبان تالشی به زمین هموار، خوار

xâr می‌گویند (فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی، ۱۷۶). تبدیل /r/ به /l/ در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرایندی شایع است. از این نمونه می‌توان arvant (فارسی باستان) را مثال زد که در فارسی میانه به صورت arvand و در فارسی نو به صورت‌های «اروند» و «الوند» درآمده و نیز «سوراخ» به «سولاخ» و «دیوار» به «دیفال» و «زهره» به «زهله» است (نک. باقری، ۱۳۸۰: ۲۶۸-۲۶۹).

بنابراین، روش ساخت جاینام «خلخال» همانند سایر جاینام‌های کشور بدین صورت است که یک صفت از صفات زمین موردنظر برای انتخاب نام آن گزینش می‌شود. در اینجا نیز صفت «خوار» (هموار، مسطح، نرم) انتخاب شده است. دلیل انتخاب چنین صفتی این است شهر خلخال دشت کوچکی است که اطرافش را کوه‌های مختلفی گرفته‌اند. با این طرز ساخت خلخال چنین است:

خوار (زمین هموار) < خوال < خال + خال (محل، شعبه‌ای از جایی) = خالخال < خلخال

ریشه و معنای پیشنهادی برای «هرو»

خلخال نام شهر و نیز نام مرکز شهرستان است. مردمان خلخال، شهر خودشان را به نام «هرو» hero یا «هیرو» hiro و گاه «هیروآباد» می‌شناسند. تات‌زبانان این شهر، آن را به صورت «خرو» یا «خرا» xəro/ xərâ تلفظ می‌کنند (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۱۴۳). نام رسمی این شهرستان در اسناد و مکاتبات خلخال است. کلمه «هرو» اغلب مصرف داخلی (داخل شهرستان) دارد و بیرون از شهر یا بیرون از استان اغلب مردم آن را به اسم «خلخال» می‌شناسند.

آنچه به نظر می‌رسد این است که این نام احتمالاً مرکب از دو بخش «هر her + او ow»= باشد. به‌طور کلی، یعنی جایی که آب زیادی دارد. در ادامه در مورد دو بخش مختلف این جاینام شرحی ذکر خواهد شد.

آنچه در جاینام‌شناسی مهم است، این است که بدانیم این جاینام در حوزه رواج کدام زبان رشد یافته و شکل گرفته است. حوزه زبانی این جاینام، زبان آذری (یا به تعبیری تاتی) است. این زبان کهن هنوز هم در این شهرستان رایج است. همچنان که در مقدمه گذشت، در دو بخش خورش‌رستم و شاهرود، زبان تاتی هنوز رایج است. تأثیر زبان کهن در این شهرستان به حدی است که بخش زیادی از جاینام‌های این شهرستان تاتی است. عبدی و همکارانش نیز (۱۳۹۶: ۹۴) نیز به این نکته اشاره کرده‌اند. به‌عنوان مثال، در شهرستان خلخال، چشمه‌ای است به نام «ازناو» که به‌صورت *aznâw* هم تلفظ می‌شود. محتمل است *vazan-ow* باشد (نک. ادامه بحث). در نزدیکی همین چشمه، چشمه‌ای دیگر هست که اسمش در محل «کمره‌خونی *kamra xoni*» است. خونی در جاینام «کمره خونی»، با «خانی / خونی» (چشمه) ارتباط دارد. هنوز هم در زبان تاتی رایج در جاهای مختلف شهرستان خلخال، به چشمه «خانی»^۲ می‌گویند. هدف از ذکر این نکته این است که برای یافتن معنا و ریشه کلمه باید به زبان یا زبان‌های کهن آن منطقه توجه خاصی داشت.

^۲ امروزه هنوز در زبان تاتی به چشمه و محل برداشت آب در وسط روستا، خانی می‌گویند. جاینام‌های زیادی با این واژه ساخته شده است. مانند: الاله‌خانی (چشمه آلاله‌ها)، زرجه‌خانی (چشمه کبک)، سیده‌خانی (چشمه سیدها)، لاره‌خانی (چشمه‌ای که از تنه درخت برایش حوض درست کرده‌اند) و مانند آن. این جاینام‌ها فقط مربوط به روستای درو از شاهرود خلخال است که در سبزعلیپور (۱۳۹۱: فصل هجدهم: جاینام‌ها) ذکر شده است.

در زبان تاتی رایج در خلخال، «خره xəra»، صفت آب و دود است. «خره کردن»، یعنی همچون دود به شکلی فورانی و انفجاری از جایی بیرون زدن (نک. سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۱۲۷). در زبان تاتی وقتی بخواهند آب زیاد را وصف کنند، آن را به دودی تشبیه می‌کنند که به مقدار زیاد از جایی بیرون می‌زند. «خره xəra» یا گاهی به صورت xərta باید با «فره» فارسی ارتباط داشته باشد. «فره» یعنی بسیار، افزون، زیاده. حسن‌دوست در مورد ریشه «فره» در زبان فارسی می‌نویسند: این کلمه از frēh (بیش فره. قس اوستایی frāyah- (صفت) بیشتر، زیادتر، افزونی، وفور مشتق است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۲۹). کلمه «فراوان» و «پُر» هم با این کلمه ربط دارد (نک. همان: ۲۰۰۰).

تعدادی از کلمات فارسی که واج /f/ دارند، هنگام ورود به زبان تاتی، آن واج به /x/ تبدیل می‌شوند و نیز بالعکس، یعنی کلماتی که در زبان فارسی واج /x/ دارند، در زبان تاتی به /f/ تبدیل می‌شوند. مانند:

تاتی		فارسی
xəruten	خروتن	فروختن
kax	کَخ	کَف (مثلاً کف صابون)
xašarden	خشردن	فشردن
fatarât	فطرات	خطرات

در زبان فارسی نیز تبدیل این دو واج مذکور به همدیگر امری شایع است. مانند: «درخشان / درفشان».

بکردار آتش بگرد اندرون

درفشیدن تیغ الماس گون

(شاهنامه، داستان فرود، ص ۳۴۰، بیت ۱۳۲۹)

بنابر آنچه ذکر شد، «فره» فارسی، در زبان تاتی به «خره» تبدیل شده است و طبق آن «فره آو / فره آو» نیز به «خره آو / خره آو» (آب فراوان، یا جایی که آب فراوان دارد)، تبدیل شده است. «آو âv» و تکواژگونه‌اش «آو ow» همان «آب» است (نک. سبزیلیپور، ۱۳۹۱: ۴۳). صورت «خرآ xər.â» و شکل رایج آن در بین ترک‌زبان شهرستان خلخال، یعنی «هرو her-ow» هر دو یک اسم ولی با دو تلفظ هستند، یکی در تاتی و دیگری در ترکی آذری. در زبان تاتی خلخال نمونه‌های بسیاری هست که واج /h/ در آن‌ها به واج /x/ تبدیل می‌شود. نمونه کلماتی که در زبان فارسی و به تبع آن در ترکی آذری واج /h/ دارند و در زبان تاتی به واج /x/ تبدیل می‌شوند، به شرح زیر است:

تاتی خلخال		فارسی و ترکی آذری
xəne	خانه	حَنّا (گیاه معروف برای رنگ موی سر)
xəsen	حسن	حسین ^۳ (نامی مردانه)
xaməs	خمس	حَمَس ^۴ (نام روستایی در بخش مرکزی خخال)

^۳ در زبان تاتی به حسین، خوسین xəsen می‌گویند. مثلاً به امامزاده حسین (ع) وسط شهر کلور، درویها، «سی‌حسن say xəsen» می‌گویند.

^۴ نام این روستا در منابع قدیمی‌تر گویا خمس بوده و در نقشه گوگل هم به صورت hamis آمده بود (سبزیلیپور، ۱۳۸۹: ۱۲۷). در کتاب معجم‌البدان یاقوت حموی، این روستا را به صورت «حمص» و با این شرح ثبت کرده است: «حمص» [ح م] بی‌تشدید، با صاد بی‌نقطه، دیهی نزدیک خلخال، از کارگزاری «شار» در سرزمین آذربایجان در سمت قزوین است» (ج. ۲: ۷۹۷). منظور از «شار» در این نوشته یاقوت حموی، باید «شال» باشد که امروزه به خاطر رود جاری در آن، به منطقه موردنظر شالرود و شاهرود می‌گویند. حمدالله مستوفی در نزه‌القلوب (۱۳۳۶: ۸۲)، آورده است: «شاهرود ولایتی است متصل طوالیش کمایش سی پاره دیه است، از معظّماتش شال و کلور و حمص و درود و کیلوان، هوایش معتدل است».

حال باید پرسید دلیل اینکه هروآباد یا بخش مرکزی شهرستان خلخال، هرو her-ow «جایی که آب فراوان دارد» نامیده شده، چیست؟ علت شهرت «هروآباد یا هرو» به جایی که «آب فراوان دارد»، این است که در ابتدای این شهر چشمه بسیار بزرگی به نام «ازناو» هست که بسیار پرآب است و این چشمه، آب بخشی وسیعی از خلخال و خوجین (یکی از بخش‌های خلخال) را تأمین می‌کند. این چشمه یا مجموعه چشمه‌های ازناو، از دل کوه سنگی‌ای بیرون می‌آید که در دو طرف دره سنگی نزدیک چشمه قرار دارند و ارتفاع این صخره‌ها بسیار زیاد است. در این محل امروز تفریحگاه خوبی ساخته‌اند و در حال حاضر در حال راه‌اندازی پل شیشه‌ای روی آن دره و تفریحگاه هستند.

نکته‌ای که برای تأیید این ریشه‌شناسی می‌توان آورد این است که محقق روسی، مینورسکی، بر تعلیقاتی که بر کتاب ارزنده حدود العالم نوشته، اشاره‌ای به نام هرو کرده است. مینورسکی می‌نویسد:

«بیرونی در کتاب قانون مسعودی «الهرم» را بین طارم و زنجان می‌نویسد. به نظر من «البیر» و «الهر» هر دو باید «الهییر» (به یای مجهول) باشد، که جزء خلخال است. و محل مهم آن هنوز هم «هیرو» = (Her, Her = Hero) آب نامیده می‌شود» (حاشیه مینورسکی بر حدود العالم، ص ۴۰۴).

همچنان که مشخص است، مینورسکی معتقد است نام این بخش که بین طارم و زنجان است و در منابع قدیم به صورت «البیر» و «الهییر» آمده، همان (هرو) یا «هیرآب» است.

ریشه و معنای پیشنهادی برای «ازناو»

همچنان که ذکر شد، در ورودی شهر خلخال چشمه‌ای بزرگ است که به نام «ازنو» *aznow* و «ازناو» *aznâv* معروف است. این چشمه پُر آب امروزه به تفرجگاهی تبدیل شده است و در تداول رایج رسمی، مردم «ازنو» را به صورت فارسی *aznu* تلفظ می‌کنند. مردمان ترک‌زبان خلخال آن را ازنو/ازناو *aznâv/aznow* تلفظ می‌کنند.

این جاینام نیز باید با آب ربط داشته باشد و ارتباط آب با نام‌گذاری چشمه‌ها در سراسر دنیا امری طبیعی است.^۵ این نام باید *vazan-ow* (آب جهنده) باشد. چون آب این چشمه از چشمه‌های پای کوه سنگی به بیرون می‌جهد؛ یعنی به بیرون می‌جوشد. وشتن *vaštan* تاتی (پریدن، جستن، با پیشوند «برجستن، جوشیدن») در زبان فارسی با «وشتن» (رقصیدن، جستن و جست‌وخیز کردن) هم‌ریشه است و از ریشه *vaz-* «جنبیدن، حرکت کردن» مشتق است (نک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۸۶۲).

دلیل حذف واج */v/* از اول *(v)azan-ow*، این است که در زبان تاتی واج */v/* آغازی اغلب تلفظ نمی‌شود. سبزعلی‌پور (۱۳۹۱) در این زمینه می‌نویسد: «ماده‌هایی که با *v-* و *h* آغاز می‌شوند، گاهی همخوان نخست خود را از دست می‌دهند و بعد از آن واکه پیشوند امر با واکه ماده ادغام می‌شود، در فعل نهی این همخوان برمی‌گردد:

^۵ قس. بن‌آب (بناب)، تک‌آب (تکاب، محتملاً ته‌آب)، مین‌آب (میناب، محتملاً میان‌آب)، سرآب (سرآب).

نمونه‌هایی از ماده آغازشده با همخوان -v:

معنی	ماده مضارع / مصدر	فعل امر	فعل نهی
گفتن (تاتی لردی و دروی)	vât-en/ vâj	b-âj (<*bə-vâj)	ma-vâj
آوردن (دروی)	vârd-en/ vâr	b-â (<*bə-vâr)	ma-vâ
دیدن (لردی، دروی)	vind-en/ vin	b-in (<*bə-vin)	ma-vin
ایستادن (لردی)	vëndard-an/ vënder	b-änder (<*bə-vänder)	ma-vënda
عبورکردن (کجلی)	viyyard-an/ viyyar	b-iyar (<*bə-viyyar)	ma-viyyar

همچنان که مشخص است، در نمونه‌هایی که با /v/ آغازی شروع شده‌اند، واج /v/ اغلب حذف می‌شود. این امر در تمام یا اغلب گونه‌های بررسی‌شده در پژوهش سبزه‌علیپور (۱۳۹۱) صدق می‌کند. یعنی هم در تاتی گونه دروی، هم در لردی (از گونه‌های تاتی رایج در بخش شاهرود خلخال) و هم در کجلی (تاتی رایج در بخش خورش‌رستم خلخال) امری رایج است. بنابراین اگر از vazan-ow واج آغازی حذف شود، طبق قاعده آوایی فوق‌الذکر، azan-ow می‌ماند و در طول زمان به aznâv هم تلفظ شده است.

منابع

- پاینده لنگرودی، محمود (۱۳۷۵)، فرهنگ گیل و دیلم فارسی به گیلکی، تهران: امیرکبیر.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (۵ جلدی)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حموی، یاقوت (۱۹۵۵)، معجم البلدان، بیروت: دار صادر.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۶۸)، دیوان خاقانی، به کوشش ضیال‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم و خادمی ارده، ابراهیم (۱۳۸۶)، فرهنگ تالشی، رشت: دانشگاه گیلان.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست (۱۳۸۹)، «نشانه‌های تالشی در مناطق تات‌زبان خلخال»، مجله ادب‌پژوهی، جلد ۲، شماره ۱۳، ص ۱۰۹-۱۴۰.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست (۱۳۹۱)، فرهنگ تاتی، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی ساخت فعل در زبان‌های تاتی، تالشی و گیلکی، رشت: دانشگاه گیلان.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست (۱۴۰۲)، «نقش رنگ‌واژه‌ها در ساخت جاینام‌های ایران»، زبان‌شناسی و گویش‌های ایرانی، دوره ۸، شماره ۲، صص ۹۷-۱۱۳.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست، (۱۳۹۶)، «تأملی بر جاینام‌شناسی منطقه تات‌زبان شاهرود خلخال»، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، دوره ۲، شماره ۱، صص ۱۶۳-۱۸۴.

عبدی، عطاالله؛ لطفی، فریده؛ کریمی‌پور، عبدالله؛ تهامی، مرتضی (۱۳۹۶)، «بررسی نسبت میان هویت زبانی و جاینام‌ها، نمونه موردی: کوه‌های خلخال»، تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱۲۴، صص ۹۴-۱۰۹.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، شاهنامه فردوسی چاپ مسکو، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، تهران: نشر داد.

قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۶۱)، سفرنامه، تهران: دنیای کتاب.

مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶)، نزهةالقلوب، به کوشش محمد قزوینی، تهران: کتابخانه طهوری.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین (۱۳۹۱)، دیوان شمس، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

نظامی گنجوی، الیاس (بی‌تا)، خسرو و شیرین، با حواشی و تصحیح وحید دستگردی، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی.

حدودالعالم من المشرق الى المغرب، (۱۳۷۲)، با مقدمه بارتولد، تعلیقات مینورسکی، و ترجمه میرحسین شاه، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا وره‌رام، تهران: دانشگاه الزهرا.

پیکره نام آبادی‌های ایران: <https://www.amar.org.ir/Default.aspx?tabid=1828>.

Abstract

Proposed root for the three place names "Khalkhal", "Hero", and "Aznaw"

Toponyms are an important component of language, and their study can greatly contribute to linguistic, historical, and cultural research. This article examines three toponyms from the city of Khalkhal — an ancient and historical city located in Ardabil Province, Iran — through a comparative linguistic approach. The three toponyms under analysis are: *Khalkhal* (the name of the city), *Hirav* (also known as *Hiravabad*, a neighborhood in Khalkhal), and *Aznaw* (a well-known recreational site at the entrance of the city). In various sources, the word *Khalkhal* is commonly interpreted as referring to an anklet — a circular ornament made of gold, silver, or similar materials, traditionally worn around the ankle by women. However, the name of the city *Khalkhal* is not etymologically related to this meaning.

This study draws on the corpus of Iranian settlement names, as registered by the National Statistical Center of Iran. The findings suggest that the name *Khalkhal* is composed of two elements, both *khal* (interpreted as *khar* or "plain/lowland"), and together they denote "a flat or level land." The toponym *Hirav* is interpreted as "fountain water" or "water that springs forth," and *Aznaw* (also spelled *Aznov*) is derived from the root *azan-ow* (with voiced *v*) meaning "gushing or surging water."

Keywords: Toponymy, place name, anklet, Heru, Heruabad, Aznav, Tati language